اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمه علی اعدائهم اجمعين، اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمة يا ارحمن الراحمين.

بحثی که چون ديشب هی چندبار تا حالا کلمه فرهنگ به کار برد شهرستانی فرموديد سؤالاتی دارد، حالا

س: يادم افتاد مرحوم مرعشی نجفی بحث را شروع کرد يک نفر اشکال کرد گفت چه است؟ گفت بسم الله است،

 26: 0

اشکال داريد حالا ما هم خيلی ممنون که

ج: تصادفاً در حواشی عروه اولين کسی که اشکال می­کند آقای مرعشی است العروة الوثقی فيما تعم به البلوی، ايشان نوشته عمومية البلوی نسبيتاً هنوز وارد بحث نشده حالا خود آقای مرعشی که من هم شوخی می­کردم که ايشان به بسم­الله اش اشکال نکردند همين که وارد کتاب بخواهد بشود ايشان می­گويد عموم البلوی نسبی، مضمون عبارت حالا، غرض اين­که اولين کسی به عروه حاشيه زده هنوز وارد مسائل نشده خود آقای مرعشی است که اسم ايشان را برديد،

س: مسأله فرهنگ که چندبار هم تا حالا هی صبحتش شده از جهت مفهوم و آن حد و حدودش که تفاوتش مثلاً با اجماع، با اتفاق، شوخی کردند ديشب آقا سيدعلی رضا که بحث عدم خلاف هم برايمان سؤال است ولی خب با اتفاقی حتی يا با سيره متشرعه­ای که ديشب فرموديد از سيره بالاتر است فرهنگ، آيا از شهرت هم طبيعتاً خيلی بالاتر است، آيا با اتفاق علماء هم می­شود گفت که فرهنگ حاصل می­شود؟

ج: عرض کردم اتفاق فقهاء چون بحثی که می­خواهم بگويم نکته را بيشتر نکته به قول امروزیها قضيه حقيقيه گرفتيم اين اتفاق فقهاء ريشه دارد مبنی دارد، اين طور نيست که بی­مبنی باشد در بعضی از مواردش فرض کن اتفاق فقهاء از زمان علامه به يک مطلب شد اين جا افتاد کاملاً اين معلوم نيست کفايت کند فرهنگی شده اما فرهنگی از زمان شيخ طوسی،

س: در روايات تأثير داشته باشد نيست،

ج: از زمان شيخ طوسی ما امکن ان يکون حيض کلما امکن يا کلما امکن ان يکون حيض فهو حيض، يا کل ما امکن، ايشان آوردند اين را بعد هم ادعای اجماع هم برايش شده همين شيخ صدوق در حقيقت و بعدها هم شيخ طوسی تقسيم استحاضه را به سه قسم کردند، در قديم­ترين مصدری ما فقه الرضاست آن­جا هم دارد ديگر قبل از آن نداريم اما از فقه الرضا به بعد

س: دو قسم است

ج: سه قسم است، در استحاضه در فقه الرضا سه قسم است اما هيچ روايتی نداريم سه قسم اين يکی از مشکلات است که يک مقدار

س:

40: 2

ج: نه بعدها از زمان محقق يواش يواش شروع کردند اشکال کردند

س: متوسطه

ج: که مثلاً دو قسم است ديگر سه قسم نيست مثلاً دقت کرديد اين خودش هست يعنی اين نيست که لذا طبيعت فرهنگ يک خصلتی دارد محدود به زمان است ريشه­هايش را می­شود پيدا کرد اما ريشه حجيت چون محدود به زمان نيست اين روايت را امام فرموده عده­ای عمل کردند، عده­ای عمل کردند حجيت اگر حجيت باشد از اول است اگر حجيت نيست از اول نيست اين طور نيست اما فرهنگ چرا ممکن است از اول نبوده بعد شده لذا مثلاً اين،

س: اين جوری نيست که از اول حجت

ج: مثلاً نه، آن رأی فقيه است اين طور نبوده فرهنگ يک واقعيت اجتماعی است حالا يک فرهنگ می­خورد به مذهب اهل بيت، يک فرهنگ می­خورد به مذهب علماء، يک فرهنگ هم حتی می­خورد به مذهب فقهای سنت، يعنی فقهای اسلام کلاً مثلاً يک حالت عمومی فقهای اسلام داريم که اين­ها تأثيرگذار است مثلاً همين مسأله استحاضه را به سه قسم دارد مرحوم شيخ صدوق می­گويد و قال ابی فی رسالته من برای اولين بار گفتم ايشان می­خواهد اشاره کند که اين مطلب در روايات نيامده سه قسم نيامده اين استظهار پدر من است من به احترام پدر اين را قبول دارم، اگر اين باشد خيلی دقيق است معلوم می­شود خيلی حواسشم جمع است، علی ای حال ايشان فرمودند که دوتا سؤال راجع به فرهنگ حالا چون بنا شده که وارد بحث فرهنگ نشويم که

43: 4

حالا اين سؤالی که بحث فرهنگ اينی که می­فرماييد مثلاً اجماع اجماع هم بين اهل سنت مصدر تشريع است لذا فرق نمی­کند به زمان و اين­ها به خصوصيات بله آن­ها می­گويند اگر اتفاق فقهاء شد می­توانند حتی آيات کتاب را بردارند تخصيص بزنند، يعنی ما اگر قبول داشته باشيم که در ايام حج مثلاً بايد هدی باشد قربانی باشد اما فرض کنيد الآن جوری است که اين قربانی مصرف نمی­شود و علماء اتفاق کردند که فعلاً قربانی نباشد اين حکم کتاب را هم بر می­دارد

س: ولو مستحدث باشد

ج: ولو مستحدث باشد

س: ای؟

ج: بله، اهل سنت در باب اجماع نظرشان جزو مصادر تشريع از

س: از امام معصوم هم بالاتر می­داند

ج: دقت کرديد و اين را عرض کردم سرش هم اين بود که اينها ابتدايش اين بوده که اين مسأله­ای که در کتاب و سنت نيست پس ايشان رأی همان اهل جمع را، مجمع به اصطلاح مشورتی خودش را که سی نفر بودند جمع می­کرد، اتفاق نظر می­کرد يعنی اعلام می­کرد به عنوان اتفاق نظر، اين عصر زمان عمر است اصولاً قياس و اجماع از زمان عمر وارد شد، هردو اصل در تشريع از زمان عمر وارد شد، قياس هم همين بود چون قياس فرضش اين بود که الآن فرض کنيد مثلاً ما شراب غير انگوری نداريم، شراب خرمايي، چه کارش بکنيم يا حد در باب شراب نداريم، چه کارش بکنيم؟ اين­*ها* می­آمدند قياس می­کردند مراد از قياس عرض کردم اگر بخواهيم تشبيه بکنيم مثل اين­که شما در اين ساختمان در اين مثلاً زير زمين شش­تا چراغ داريد اما دوتا دکمه داريد، دوتا دکمه به دوتا می­خورد آن چهارتا دکمه ندارد اين­ها در حقيقت می­آمدند آن چهارتا را به اين دکمه­های ديگر وصل می­کردند، در حقيقت روح قياس اين بوده اين­که الآن مشهور شده قياس يعنی تمثيل منطقی اين نيست نه، اصلاً قياس اين نبود و لذا مشکلی که توليد کرد اين بود که خب اين، يعنی در روايات ما اصلاً اصل مسأله از باب وصايت و اين­که چيزی نداريم که در قرآن و سنت نباشد و ما من شئ لاجری فيه کتاب او سنة، اصلاً آن تصور کلی مقدمات قياس باطل بود انما الکلام اين مطلب در اختيار وصی رسول الله بود که مردم بايد به او رجوع می­کردند و نکردند مشکلاتی که بعد پيدا شد، پس بنابراين، اما فرهنگ يک طبيعتی دارد که به اصطلاح يک تلقی است به اين جهت مثل اجماع اهل سنت چون اهل سنت هم می­گويند بله ممکن است اجماع منعقد بشود بعد اجماع از بين برود، لذا اجماع که از بين رفت ديگر حجيت ندارد،

س: حاج آقا با آن عرف يکی می­شود تقريباً عرف عملی و اين­ها

ج: عرف عام زمينه­های اصلاً احکام است مثل عقل است، عرف عام اصولاً کاری در احکام نمی­کند می­آيد فرض کنيد در تأييد اين مثلاً می­گويند اين آقا که دارد در نماز با تسبيح اين جوری بازی می­کند در حال نماز نيست عرف عام يعنی عرف عمومی مربوط می­شود به عناوينی که دارد عرف متشرعه هم مربوط آقای حکيم مثلاً گفته در عرف متشرعه سيگار مفطّر است ولو روايت هم نداريم، داريم روايت در باب سيگار نه، در غيرش داريم سيگار در عرف متشرعه مفطر است لذا معروف بود که به اصطلاح مرحوم آقای حکيم يک دليل پنجم اضافه کردند چه؟ چيزی اهل متشرعه؟ ذوق متشرعه، عرف متشرعه،

س: مذاق الشريعه

ج: مذاق شريعه، نه مذاق شريعت را ديگران اضافه، آقای حکيم نه متشرعه دارد يک تعبير خاص خودش حالا يادم رفته در مستمسک دارند در همان بحث سيگار در باب ماه رمضان دارند، پس بنابراين خوب عنايت بفرماييد، فرهنگ يک تلقی عمومی است يا به اهل بيت مثلاً که اصولاً مکتب اهل بيت، حالا مثلاً همين روايتی را که آن شب هم خوانديم که مرحوم شيخ طوسی منفرداً آورده که رسول­الله حرم المتعه شيخ هم فرموده اين روايت مردود است چون اين مسلم است که فرهنگ شيعه بر جواز متعه بوده اين قطعی است ديگر درش شبهه ندارد،

س: تلقی است و آن­ها يک عام و خاص مطلقی

ج: يک وقتی ما تعبير می­کرديم به تلقی، اصلاً به نظر ما اجماع سيدمرتضی در حقيقت به نظر ما می­آيد اصلاً اصولاً اجماع در ريشه اصلی­اش همين بوده اما فرهنگ با گذشت زمان شکل می­گيرد يعنی اگر عمر يک چيزی را گفت اين­ها تدريجاً و لذا اين­ها يکی از ادله­شان اين است که عمر گفت انی انهی عنهما کانتا انهی عنهما، من نهی می­کنم، و ان احرمهما و انهی عنهما می­گويند درست است عمر اين را گفت ليکن اين صحابه اشکال نکردند، صحابه­ای که شنيدند اشکال نکردند و لذا تلقی به قبول شد و اين تلقی به قبول يعنی صحابه عن رسول الله داشتند ديگر اين مال عنه انا نيست،

س: چه بگويد اين­که اشکال نکردند چون فهم­شان اين بود که اين حکم حکومتی و

53: 9

نه معارضه با فرمان رسول­خدا که اشکال نکردند

ج: اين جواب آقای مطهری است که اگر اهل سنت به جای اين حرف­ها اين را می­گفتند که اگر قبول کرديم عمر خليفه است می­تواند اين کار را بکند ليکن اين مشکل دارد که ولايت فقيه را بايد حق تشريع برايش قائل بشوند، يعنی ولايت حاکم را تا آن­جا بکشند آن­ها قائل نيستند به اين،

س: آنها هم احکام سلطانيه را قائل اند

ج: اين مثل ولايت مطلقه فقيه است،

س: نه احکام سلطانيه که قائل اند آن­ها

ج: احکام سلطانيه قائل اند بلا اشکال اما نه جايي که به اصل شريعت بخورد، محدوديت مثلاً

س: مخالفت با رسول­خدا

ج: الآن خود ما خب می­دانيد در باب ازدواج ورقه و کتاب، نوشتار شرط نيست ليکن الآن محدوديت گذاشتند که اين در اوراق نکاحيه باشد محدوديت می­توانيد حاکم ايجاد بکند، مثلاً می­گويد اگر متعه کرديد بنويسيد نوشته بشود معين بشود فردا فرزندی می­شود قيد و قيودی بياورد يا مثلاً بنويسد اگر کردی مثلاً کمتر از شش­ماه نباشد يک نوع ازدواج باشد، کمتر از يک سال نباشد کمتر از دو سال نباشد ممکن است اين­ها را ممکن است اما بيايد بگويد من برش می­دارم اين مشکل دارد،

س: بعضی­ها گفتند

ج: اين­ آقای مطهری نمی­دانم قائل به مطلقه فقيه بوده ننوشته همچون چيزی را اين معلوم می­شود که ايشان که اگر خلافتش ثابت باشد می­توانسته همچون کاری بکند جواب اين است که اين نمی­تواند اين کار رو احکام سلطانيه هم نمی­شود، اين چون تشريع الهی است احکام الهيه، مخصوصاً روی مذهب عدليه دارای مصالح و مفاسد اند چون مصلحت نمی­شود نهی بکند که مفسده داشته باشد، می­تواند برای احراز آن مصلحت محدوديت ايجاد کند، ما عرض کرديم در بحث همين بحثی به مناسبت عرض کرديم جواب آقای مطهری روشن نيست نه، اين کار را نمی­تواند بکند محدوديت می­تواند ايجاد کند، چرا؟ چون متعه جايز است اين مصالح الهی دارد حضرت فرمودند لولا نهی عمر عن المتعه ما زنی الا شقی،

س: يا شفی،

ج: شفا، شيفا يعنی قليل من الناس مثل حالا شَفا، آن شَفاست شفاه اين شِفا به کسر شين است شِفاء يعنی مردم کمی، انسان­های خيلی خبيث باشد و اما اگر امکان باشد احتياج به آن ندارد علی ای حال،

س: همين مردم مخالفت نکرند با عمر يعنی ترسيدند و الا حکم رسول­خدا را بر می­دارد بايد شمشير بکشند از ترس بود چه بود که هيچی نگفتند؟

ج: ظاهراً حالا يا حالت نخوه عربيه­شان گرفته بود يا مثلاً ترس بود يا هردو بود، يا مخالفت کردند به ما نرسيده چون ما در اهل سنت هم داريم خود عبدالعزيز ابن جريج که فقيه مکه است، خود ابن عباس معروف است البته ابن عباس ازش تحريم هم نقل شده ليکن نقل کردند که قائل و اصلاً نوشتند اهل مکه متعه را جايز می­دانستند اصلاً همچون عبارتی دارند که اهل مکه،

س: خود پيامبر هم برداشت نسخ است اين

ج: همان عام خيبر ديگر

س: خيبر که بحث شد يکبار

ج: بله خوانديم به مناسبت عام خيبر، آن وقت خود عبدالعزيز ابن جريج نوشته تزوج سبعين امرئه متعتاً اصلاً دارند در کتب اهل سنت که هفتاد تا، غرض اين­که و حتی اصلاً عرض کردم يک شاخصه­ای بود مثلاً اهل مدينه دنبال غنا بودند خيلی دنبال غنا بودند جای ديگر اين قدر به اندازه اهل مدينه، اصلاً در زمان مثلاً حضرت سجاد و اين­ها مشهورترين شهر دنيای اسلام در غنا مدينه بود، شام بنی اميه و آن تشکيلات

س: بله مرحوم کراجکی نقل می­کند راجع به آن جميله نامی که مغنيه بود

ج: زياد، زياد است

س: می­خواست بيايد چقدر؟ حتی علما به استقبالش رفتند

ج: اصلاً دارد که اين را اغانی به نظرم نقل می­کند که يک مغنی آمد در مدينه

س:

39: 13

ج: بله يک مغنی آمد اين قدر جمع شدند که به اصطلاح اتاق و بيرون و به اصطلاح چه پور شد و صحن حياط پور شد و بعد هم رفتند پشت بام عده­ای خيلی پشت بام هم پور شد جمعيت هجوم، يک دفعه پشت بام آمد پايين اصلاً، اين قدر جمعيت که آن مغني هم مرد، قبل از اين­که اولين غنا را انجام بدهد اين ابراهيم ابن سعد ابن عبدالرحمن عوف است اين در کتاب چيز هم شرح حالش را دارد در کتاب بخاری هم روايت، خيلی شخصيت معروف علمی است پيش آن­ها در حديث ابراهيم ابن سعد ابن عبدالرحمن ابن عوف می­خواهی بياور اين آقا می­گفت من حديث نمی­کنم مگر اول دوتا غنا بخوانيد تا من حديث نقل بکنم، يک ولع عجيبی، اين آقای مامقانی نوشته با اين حرف­ها

34: 14

فساق فاسق نمی­دانستند اهل مدينه مسأله غنا خيلی وحشت­ناک بود

س: قصص العلماء می­گويد مرحوم فيض جاريه مغنيه داشت موقع نماز شب­شان غنا می­خواند

ج: نه غنا اشعار زهد و اين­ها، اين را هم مرحوم چيز دارد مرحوم صدوق منفرداً که کان لعلی ابن الحسين جاريه

س: اين­جا می­شود پخش کرد

س: مال عوام نمی­شود اين را حالا برگرديم اگر ما فرهنگ و تلقی قبول

ج: غرضم يک عبارتی دارند اهل کوفه معروف بود که شراب خرمايي می­خورند اهل مکه هم معروف به متعه بودند اين عبارت را عرض کردم کتابی است الامر بالمعروف و نهی عن المنکر مال خلال از علمای حنبلی است به نظرم متوفای سه صد و ده باشد ابی بکر ابن محمد ابن ابراهيم خلاد من دارم کتابش را، نمی­دانم يک دفعه بعض رفقاء گرفتند بر گشت، کتاب کوچکی است رساله کوچکی لو ان احداً اخذ بقول اهل المدينه فی الغنا و بقول اهل الکوفه فی النبيذ و بقول اهل مکه فی المتعه لخرج عن ربقة الاسلام يعنی به ترخيص به همه ترخيص­ها نمی­شود قبول کرد حالا يکش را می­شود قبول کرد آدم بگردد ببيند هر فقيهی يک چيزی را اجازه داد اين مجبور است انجام بدهد، اين می­گويد اصلاً نفی شريعت می­کند با اين وسيله يعنی ترخيص از اين می­آورد يک ترخيص از آن می­آورد، يک ترخيص مال خلال را آورده بله غرضم اين­که لخرج عن ربقة الاسلام ربقه يک چيزی که به گردن می­اندازند اين اصلاً آن طناب را پاره کرده اصلاً از حد شريعت خارج می­خواهم بگويم اين قدر معروف بوده اهل مکه آن وقت اين نمی­شود بگوييم که صحابه همه قبول کردند قاعدتاً عده­ای نکار کردند نمی­شود با آن انکار شديد مثلاً صحابه، يعنی قبول شديد صحابه مثل اين­ شخصی مثلاً قائل باشد خب آقا بفرماييد آقا،

س: عرض می­کنم که اين فرهنگ را اگر ما همان تلقی عمومی بگيريم نسبتش با عرف عام و خاص مطلق می­شود

ج: عرف عام زمينه است عرف خاص يعنی عرف متشرعه چرا مثل، ليکن فرهنگ عرفی يک مشکل ديگری دارد نمی­خواهم بگويم فرهنگ عرف متشرعه درست نمی­شود ليکن عادتاً اين طور است عرف متشرعه خوب دقت کنيد متأثر به فتواست نه مؤثر در فتوی مثلاً الآن علما بناشان به اين است که مثلاً ريش تراشی حرام است متشرعه ريش نمی­تراشند حالا تدريجاً يک فقهای پيدا می­شود ريش تراشی جايز است آن وقت در عرف شيعه در می­آيد که ريش می­تراشند دقت کرديد،

س: آقاي غروی بود که در اصفهان ايشان آمد گفت که ريش تراشی حلال است به خاطر اين­که متشرعه الآن دارند ريش تراشی می­کنند اگر شما بخواهي بگويي حرام است همه اين­ها را بايد بگوييم فاسق اند متجاهر به فسق اند

ج: دقت کرديد چه می­خواهم بگويم مشکل شد مشکل روشن شد عرف متشرعه هميشه يک مشکل دارد، سيره متشرعه عرف متشرعه هميشه اين مشکل را دارد متأثر به فتواست اما عرف علماء آن اين طور نيست، متأثر به فتوی نيست اين فرقی بين سيره علماء، فقهاء فرهنگ بين فقهاء و علماء اين­که فرموديد عرف متشرعه بله می­آيد فرهنگ درست می­کند اما اين فرهنگ متأثر به فتواست

س: متأثر

ج: متأثر، يعنی فتوی را گرفتند گفتند آقا جايز است تراشيد، آنها گفتند حرام است نتراشيد،

س: خب پس آنهايي که سيره متشرعه را مطرح می­کنند و می­گويند حجيت دارد يعنی مؤثر است؟

ج: نه نه همين اشکال

55: 17

اين است آن­جا هم قبول نکرديم ديگر ما اصلاً کلاً ما عرف متشرعه را

س:

1: 18

قبول کرد

ج: نه نمی­تواند چون سيره متشرعه

س: متصل به زمان معصوم باشد قبول کردند ديگر

ج: مگر متصل، شواهد زياد می­خواهد تا اتصالش را

س: خب حالا در فرض اتصال

ج: نه اتصال دقت کنيد شواهد زياد می­خواهد تا اتصالش را ثابت کند و معلوم می­شود که واقعاً اين جور نبوده که اين­ها مثلاً فقهاء آن زمان قائل بودند و لذا متشرعه اين کار را انجام دادند اين بايد ثابت بشود، و لذا عرف متشرعه و سيره متشرعه فی نفسه دائماً اين اشکال را دارد بيشتر متأثر به فتواست نه مؤثر در فتوی اما بر خلاف بخورد علما، تلقی علما، فرهنگ علما، فقها ما لذا اصلاً فرهنگ را هم جدا کرديم يک فرهنگی به اسم حجيت داريم که اين از زمان شيخ طوس شروع شد از زمان علامه شکل پيدا کرد کامل چارچوب پيدا کرد و اين چهار چوب هنوز هم هست اما از آن طرف هم مخالف دارد فرهنگ حجيت،

س: سيره متشرعه همدوش با بنای عقلاء می­آيد جلو

ج: بنای عقلاء ربطی به

س: بناء عقلاء مؤثر است اين هم

ج: بله بنای عقلاء مؤثر است چون آن ربطی به شريعت ندارد

س: ندارد

ج: چون ربط و لذا می­شود مؤثر بشود آن ربطی به فتوی ندارد اصلاً، بنای عقلاء در باب خبر اين­که تجميع شواهد بکند اين

س: مستقل که نيست که اگر ردعی نشده باشد می­تواند

ج: آن بحثی آن امضاء است آن بحث امضاء است اول خود سيره عقلاء را روشن بکنيم آن بحث کيفيت امضاء از طرف شارع است آن بحث بحث امضاء است

س: درست است

ج: دقت کرديد اگر امضاء کرد شارع آن وقت اين سيره

س: آن موقع مؤثر است

ج: مؤثر می­شود

س: قبلش

ج: بله اما سيره عقلاء اصولاً ربطی به، سيره عقلاء در حقيقت متأثر است به حکم عقل، ليکن سيره

س: عقل

ج: حکم عقل، همان که قدماء می­گفتند به مسأله قبح ظلم و حسن عدل

س: اگر آن باشد که ديگر در حجيتش نباشد شک کرد اگر فقط

ج: نه اجازه بدهيد حسن عقل، قبح عقل و حکم عقلی در سيره عقلاء مرحوم اصفهانی می­گويد چون شارع رئيس عقلاء است ايشان، اين خب حرف قابل قبول نيست

س: نه آن را قبول نکردند

ج: نه،

س: هيچ کس قبول نکردند

ج: هيچ کس قبول نکردند بله اصلاً تعبير مناسبی هم نيست شارع رئيس عقلاست تعبيری اصلاً رکيکی است تعبير فنی نيست

س: اعقل از همه است می­گويم اعقل از همه است شارع

ج: خالق عقل است خالق است نه اصلاً

س: مع الفارق است آن چه ربطی به

19: 20

جناب عالی درست می­فرماييد

ج: خالق است بابا، رئيس عقلاء نيست خالق عقل است آن، اصلاً اين ببينيد حکم عقل چون تابع احراز موضوع است به دقت، در سيره عقلاء گاهی تسامح می­کنند ولو موضوع به دقت احراز نشود روی يک جهات ثانوی آن حکم را بار می­کنند دقت کرديد، اين فرق يعنی سيره عقلاء يک سيره عملی است هدف­شان تطبيق حکم عقل است ليکن فرقش با و لذا مرحوم شيخ قدس الله نفسه استصحاب را در احکام عقلی جاری می­دانست به اين جهتش، آن وقت اين اگر ما

س:

0: 21

قابل شک نيست تا اين­که استصحاب درش راه پيدا کند

ج: نه، استصحاب در حکم عقلی در سيره عقلاء معنی دارد، بله در سيره عقلاء، سرّ سيره عقلاء اين است يعنی نکته سيره عقلاء مثلاً ممکن است عقلاء بگويند تا شما يقين پيدا نکرديد اين مطلب درست است انجام ندهيد اما اگر طبيب گفت قبول کنيد، ببينيد آن حالت را که احراز می­خواهد در آن حالت به خاطر خبرويت، چون قول اهل خبره اضافه شده يا به قول آقايون وثاقت در راوی چون وثاقت اضافه شده اين مقدار تسامح می­کنند قبول کنيد، و لذا عرض کرديم سيره عقلاء در باب خبر خوب دقت کنيد، اين­که آقای خويي می­فرمايد سيره در باب يعنی در حجيت خبر هست خبر ثقه اين مطلب اجمالاً هست اولاً اگر وثاقت راوی باشد ممکن است،

س: مرحوم آخوند هم آخرش فقط همين دليل را می­پذيرد برای حجيت خبر واحد ديگر تنها دليلی که

ج: آخوند، آخوند حرف­هايش روشن نيست

س: بعد ديگر همه را رد می­کند

ج: نه آخوند حرف­های گاهی می­گويد خبر ثقه، گاهی می­گويد الموصول به، روشن نيست حرف­های آخوند روشن نيست شما اگر دقت کنيد در کفايه روشن نيست نه اين­که ايشان روشن نيست غالباً روشن نيست به هر حال من عرض کنم ببينيد اين مطلب که ايشان فرمود، بله اين هست اين راست اين به خاطر اين­که يک سيره عقلاء ما داريم که وثوق را قطع را کافی می­دانند، يقين عرفی و قطع عرفی را کافی می­دانند نمی­خواهد قطعی که به، چون وضع جامعه به هم می­خورد اگر بگويد بايد قطع اين­که آقايون دارند حجيت قطع حالا ما عرض کرديم حالا به آن معنای اصطلاحی منطقی­اش يعنی آن اعتقاد جزمی که احتمال خلاف درش نباشد يکی هم وثوق و اطمينان يکی هم علم حرفی اين سه­تا مثل هم اند

س: اين را سوا می­کند

ج: اين را سوا می­کند اطمينان جنبه کشفش زياد نيست جنبه سکون نفسش زياد است فرق بين ايمان و علم هم همين است در باب علم جنبه­های ادراکی­اش است در باب ايمان جنبه­های نفسانی­اش چون صفات نفسانی بعضی­ها جنبه طريقيت صرف دارند مثل علم، بعضی­ها جنبه­های موضوعی صرف دارند مثل خوشحالی آدم، بعضی­ها مابينهما مثل مثلاً اگر خاف علی عينه، اين خاف يک يعنی مثلاً می­بيند دارد می­بيند که اگر روزه بگيرد چشمش آسيب می­بيند دو اصلاً يک ناراحتی نفسی هم پيدا می­کند دوتا حالت دارد و لذا در باب خوف گفتند که اگر آن حالت نفسی بود اما ضرر نکرد، اگر دقت کرديد اين نکات فنی است که در باب فقاهت خيلی،

س: خوف را آيا طريقی بدانيم يا موضوعی بدانيم؟

ج: هردو دارد خوف اين جوری است اصلاً خصلت خوف و لذا گاه گاهی ممکن است آدم حالت خوف دارد يعنی حالت ناراحتی دارد، اما انجام ديگر نمی­شود آن اثر هم بار نمی­شود اين بحثی که آقايون دارند که مثلاً اگر طريقی مخوف بود رفت و نماز را به اصطلاح شکسته خواند، بعد معلوم شد که اصلاً بی­خود خوف داشته نه حيوانی بوده نه دزدی بوده آيا درست است؟ چون در طريق مخوف نماز تام قصر، اين ببينيد دقت کنيد اين،

س: موضوع وصفی بوده

ج: اين رواياتی که خاف علی نفسه اين روايات همه با اين مشکل رو به رو می­شوند اصلاً عنوان خوف اين عنوانش اين است که بين طريق آن وقت اين مطلب دقت بکنيد اگر که آن حالتی که برای انسان پيدا می­شود حالت ادراکی است علم است اسمش، حالا علم يا به حسب اصطلاح اعتقاد جازم است که مخالف نباشد، يا به حسب عرف، اما اگر نه آن حالت ادراکی کامل نيست ليکن نفس سکون و اطمينان دارد می­فهمد ما، آن وقت اين را هم مرحوم شيخ دارد قدس الله سرّه اعلم ان المکلف اذا التفت نفهميديم خيلی هم آقايون بحث کردند من نمی­فهمم چرا حالا شيخ اين طور نوشته؟ و اين بحث­های که بعد آيا مراد مکلف مطلق است، عامی را شامل مقلد را هم شامل می­شود اصلاً در عبارت مفاتيح مرحوم سيدمحمد است ان المکف المجتهد خب معلوم است اين تقسيم برای مجتهد است اساساً، حالا چرا کلمه مجتهد از شيخ افتاده را ما نفهميديم هنوز شيخ رضوان الله عليه نوشت، ان المکلف اعلم ان المکلف اذا التفت ديگر آقايون مفصل مرحوم آقاضياء آقاضياء که می­گويد می­گيرد شامل مقلد هم می­شود مرحوم نائينی می­گويد نه مقلد، الی آخر بحث­هايي که کردند اصلاً اين بحث­ها به نظر ما خيلی جا ندارد، آن وقت اگر اين مجتهد به اصطلاح مکلف مجتهد آمد رسيد به يک اطمينان وثوق يعنی شواهد را مجموعه را کافی اين اطمينان و وثوق بيشتر جنبه­های فردی دارد آن مشکل در وثوق و اطمينان می­گويند آقا برای من وثوق يا شيخ مثلاً گرفته قطع طريقی موضوعی را برای من وثوق و اطمينان پيدا شد بگوييم ما آمديم گفتيم حتی وثوق و اطمينان بايد نود درصدش شواهد عقلائی باشد ده درصدش به شخص يعنی فقيه بيايد بگويد اين وثوق من از اين­جا پيدا شده چون بقيه علماء نگاه می­کنند ببينند اين مناشی درست است يا نه؟ يا اصولاً اين مناشئ غلط است دقت کرديد چه می­خواهم بگويم،

س: خب حالا برگرديم حاج آقا

ج: دقت کرديد چه می­خواهم بگويم، اين الآن اگر ما اين سه­تا را گرفتيم يعنی قطع و علم عرفی و وثوق و اطمينان، اين خيلی از مشکلات را حل آن وقت اگر آمد گفت خبر ثقه حجت است تعبداً

س: حجيتش را

ج: دقت کنيد، اگر مراد اين است که وثاقت راوی اين سه حالت را ايجاد می­کند درست است مطلب­شان اما نه هميشه گاه گاهی خب اگر ايجاد که جای بحث ندارد که، وثوق آمد يعنی وثاقت تأثيرگذار در حصول وثوق هست نمی­خواهم بگوييم نيست تأثيرگذار در حصول علم عرفی هست اما گاهی اوقات معارض دارد فرض کنيد خبر صحيح خيلی قشنگ اما اصحاب بهش نکردند اين مشکل درست می­کند اين­جا وثاقت راوی فرض کنيم مبنی بر حجيت هم نود درصد است فرض کنيد نه صد در صد نود در صد، اين­جا وثاقت راوی تأثير می­کند هفتاد درصد درست می­کند که اگر اين وثاقت راوی نبود ده درصد هم پيدا نمی­شد چون اصحاب عمل نکردند روشن شد چه می­خواهم بگويم، وثاقت راوی هفتاد درصد را درست می­کند، کلام سر اين است اين بيست درصدش کجا درست می­کند،

س: و للکلام ذيل انشاءالله در جای خودش

ج: نه نه آن نکته اصلی فنی در باب حجيت خبر ثقه که آقای خويي می­گويند مشکل اين است آن جاهايي که هفتاد درصد شد با چه آن بيست درصد را جبران می­کنيم اگر بگوييم وثاقت راوی وثاقت در همين هفتاد درصد رساند، اگر وثاقت راوی رساند به وثوق که جای بحث نيست و اين هست، ممکن است در هفتاد درصد، شصت درصد بشود و برای افراد مختلف وثوق پيدا بشود اين بحثی نيست بحث در آن جايي است که وثوق پيدا نمی­شود و کم دارد

س: آن تعهدات

ج: اين کمبود را عقلاء به چه نحوی درست می­کنند؟ مخصوصاً که خبر هم جنبه چه دارد؟ جنبه طريقيت صرف دارد، حالا فرض کنيد در قول دکتر برايش هفتاد درصد پيدا شد چون خبرويت دارد آن بيست درصد را جبران می­کند، اين آقا گفت شما مثلاً سرطان روده داريد،

س: در خبرويت اصلاً اخبار نيست تا اين­که

ج: نه چرا جنبه اخبار دارد آن می­آيد، آن چون خبرويت می­آيد جبران می­کند دقت کرديد چون عرف و اين جبران خبرويت بازهم همان اشکالی که در باب قطع است که مرحوم آقای حاج شيخ محمدحسين هم دارد که اگر عمل به قطع نشود اختلال نظام پيش می­آيد اين خبرويت می­آيد درست می­کند، اما در خبر ثقه چه می­خواهد درستش کند؟

س: مصلحت تسهيلی

ج: دقت کرديد هيچ مسلکی نمی­تواند درستش بکند اين لذا اين بحثی که ايشان فرمودند مضافاً که عقلاء همچون سيره­ای ندارند شواهد و معلوم نيست عقلاء خبری را که حالا سندش صحيح است ليکن مثلاً گاهی اوقات آقای خويي در همين تطبيق شايد دو سه نفر از علماء بهش عمل کردند ايشان گفته مهم نيست چون سندش صحيح است ما قبول می­کنيم،

س: سؤال بعدی ما در مورد اين فرهنگ که فرموديد برای اثبات متن يک کارکردش يک کاربردش در واقع در اثبات متن است

ج: نه اثبات حکم هم می­کند

س: پس همين می­خواستم اين را بگويم که در اثبات حکم هم می­تواند

ج: بله تأثير می­کند

س: آن موقع ديگر حتماً

ج: و من فکر می­کنم فکر می­کنم در حقيقت من فکر می­کنم اين حرفی را که مالک دارد که اجماع اهل مدينه در حقيقت همين است می­گويد اين فتوی اهل علم در بلد من قائل به اين هستند يعنی می­خواهد بگويد اين جا افتاده و اين مطلب روايت هم ندارد اگر روايت داشته باشد که روايت را نقل می­کند، اصلاً مالک در ابواب موطأ از اول حدثنی فلان فلان نقل می­کند بعد می­گويد و الذی ادرکت اهل العلم ببلدی هذا، عرض کردم سه صد و يک مورد در کل موطأ در چهار جلد موطأ هست که ايشان به اجماع اهل مدينه عمل کرده، و البته اين اجماع اهل مدينه از همان اول، من حالا يادم رفته يک کتابی ديدم مال يکی از احناف شايد بعد از مالک به بيست سال سی سال اصلاً رد کرده بر مالک که اجماع اهل مدينه را، حالا اسمش را يادم رفته در ذهنم نمانده، نمی­دانم تازگی ديدم شايد چهار پنج ماه پيش ديدم که رد بر مالک در اين­که چرا اجماعات اهل مدينه را قبول کرده، دليل بر اين نيست اين در حقيقت اين همين فرهنگ است فرهنگ به اصطلاح علما نه متشرعه نه عرف عام، نه سيره عقلائی،

س: اين چهار صد مورد هيچ روايتی

ج: سه صد و يکی اضافه فرموديد، نود و نه­تا اضافه فرموديد

س: روايت صريح نبوده اما روايت غير صريح که داشته

ج: نه استظهار علما بوده، روايت باشد که خب روايت را نقل می­کند

س: مجتهد نبوده

ج: خب بالاخره استظهار کرده ايشان ايشان سه صد و يک مورد عرض کردم من دارم کتاب هم اين جاست المسائل التی ادعاها الامام المالک الاجماع فيها سه جلد است، چندتا هست نه اين­که شرح هم داده اين­ها را يکی يکی شرح با اين شرح ما روشن شد که بهترين شرح اين است يعنی بهترين شرح به نظر ما و لذا ابن حزم يا داود ابن علی ابن اصفهانی می­گويد اجماع صحابه بالخصوص حجت است مرادشان ظاهراً همين است يک چيزی که بين صحابه،

س: اجماع اهل حل و عقد

ج: اين اهل و عقد را از زمان عمر گرفته بودند به خاطری، ليکن اين اجماع اهل و عقد را گذاشتند برای همي مسأله انتخاب و فلان و ولی عهد و مثل همين شورای فرض کنيد سلطنتی که فرض کنيد در عربستان هست که بيايند معين کنند ولی عهد که باشد فلان اين اهل حل و عقد اين جوری است نه اين­که البته آن شورای سلطنتی اهل و عقد اعم از سلطنت است، اين هم راجع به اين، آقا سؤال ديگر بفرماييد

س: خيلی خوب حالا همين خواستيم که حالا يک سؤال اين است که اين فرهنگ با آن اجماع علماء

ج: آن وقت ما آمديم گفتيم اجماع فرهنگ را ببينيد اين فرهنگ را ما وقتی نگاه می­کنيم اهل سنت از همان قرن دوم که متعرض شدند بيع صبی را قبول نکردند نه فقهای شيعه اصلاً خود اهل سنت قبول نکردند، بعدها هم به اين حديث را مطرح کردند اصلاً اين حديث در مصادر مهم خود آن­ها هم نيامده يک سند دارد به نظرم از عايشه آن را صحيح دانسته اما بازهم نه بخاری نقل کرده نه کسی و من فکر می­کنم اين حديث اصولاً در کوفه رواج پيدا کرده اهل سنت هم ببيشترين سندها را عن علی دارند از علمای کوفه است،

س: نفی عبارت صبی يعنی

ج: نه ثلاث رفع القلم

س: رفع القلم

ج: اين تعبير رفع القلم اين به اصطلاح به اهل کوفه می­خورد البته ما يک بحث ديگری کرديم که عبارت قلم را ولو اين­جا که رفع دارد يک مقدار رواياتی هم پيدا کرديم که کتب عليه القلم اصلاً کلمه قلم را موارد استعمال قلم را حتی درش دارد قلم الهی، تقدير الهی، ملائکه کتبت عليه الملائکه، يکی کتابت يکی قلم اين­ دوتا را هم جداگانه،

س: بله

ج: بله اين دوتا را هم جداگانه بررسی کرديم غير از، که آيا شواهد بر قبول رفع قلم می­توانيم پيدا کنيم يا نه؟ دقت کرديد اما در، انصافاً شواهد روشنی پيدا نشد اما عرض کردم غنيه دارد که دليل اجماع اين فرقه و ايضا قوله صلی الله عليه و آله رفع القلم

س: اين هم فرهنگ است

ج: اين در حقيقت می­گويم فرهنگ برای حديث درست می­کند يک دفعه می­آيد نه فرهنگ برای حکم پيدا می­کند مثلاً صبی اين طوری است انصافاً با اين­که صبی مميز باشد اصلاً از زمان عهد ائمه کانما مسلم بوده که عقد صبی جايز نيست اين را می­توانيم با شواهد خود اهل سنت و تواريخش و خصوصيات و اين­ها را پيدا کنيم و لذا می­شود حکم را با فرهنگ اثبات کرد حديث را نمی­شود يعنی اين فرهنگ به درد هردو جهت می­خورد هم به درد اثبات حکم می­خورد هم به درد اثبات متن حديث، ما الآن فعلاً بحث ما چون

س: همان اجماع پس سنی­ها را پذيرفتيم عملاً حالا با اين فرمايش شما همان، يک توجيهی شد برای اجماع اهل سنت

ج: بله، اين اجماع اهل سنت را بپذيريم نه در حد حکم، حتی در حد متن، اين ديگر خيلی مهم است

س: فراتر شد ديگر

ج: بله فراتر شد بله مثلاً مرحوم ابن، عبارت سرائر را بياوريد

س: اتفاق را قبول کرديد

ج: بله نه اين عبارت عبارت ابن ادريس را بياوريد در سرائر اقرار العقلاء معقد اجماعهم علی ان اقرار العقلاء علی انفسهم جائز اين را در سرائر دارد بياوريد، من اين را عرض کنم با آقای بجنوردی بحث می­کرديم مال پنجاه سال پيش، پنجاه و يک سال،

س: روايت نيست ديگر اقرار العقلاء علی انفسهم

ج: بله اما ببين نه آن بحثش جای ديگر از معقد اجماع می­خواهد روايت اثبات بکند اين محل کلام است چون الآن

س: نه می­خواهد اطلاق را در بياورد حاج آقا

ج: می­دانم آن وقت بالاخره بايد اين متن ثابت بشود ديگر چون الآن مشکلی که ما داريم اين است که الآن در اصطلاحات ما اجماع را دليل لبی می­دانند برای معقدش اطلاق

س: برای معقد اطلاق

ج: نه ندارد ديگر اين، اين يکی

س: نه اتفاقاً مرحوم شيخ انصاری عذر می­خواهم گاهی می­گويد اطلاق ندارد پس بايد برويم سراغ معاقد اجماعهم می­گويد چون خود اجماعات

ج: ايشان مرحوم شيخ بعض جهات اطلاق معقد اجماع اين اطلاق به اين معنی، به اين معنی بايد باشد که معقد اجماع را بگوييم متن درست می­کند حديث درست می­کند، اين الآن متعارف نيست الآن در بين علما متعارف نيست،

س:

29: 35

بپذيرد، اثبات متن بشود

س: چاپ مرحوم آقای

33: 35

س: بعد دارد خيلی قشنگ می­شود بحث گل می­اندازد

ج: گل

س: فرمودند که همين چاپ مرحوم آقايي، بعد فرمودند که و علی کل سواء کانت مع مقرره بينة او لم تکن لاجماع اصحابنا المنعقد ان اقرار العقلاء جايز فيما يوجب حکماً فی شريعة الاسلام

س: حد معقد نگفت

ج: منعقد

س: المنعقد

س: جلد پنج صفحه 329 به اين چاپ مرحوم آقای

ج: آن وقت خوانديم که مرحوم صاحب وسائل گفته و قد اشتهر فی کتب الفقه عن الرسول و الائمه مع اقرار العقلاء جايز اين را ورداشته به عنوان حديث قرار داده اين مشکل دارد اين­که مرحوم شيخ هم دارد ديدم من شايد در مکاسب هم دارد،

س: مشکل دارد چون به حد فرهنگ نرسيده

ج: برسد برفرض اثبات

س: شما قبول نمی­کنيد اثبات

ج: متن مشکل است

س: حديث را قبول نمی­کنيد

ج: حديث را قبول نمی­کنيم، حکم را قبول دارم

س: حکم را ثابت می­کند

ج: حکم را ثابت می­کند خوب دقت، اين فرقی بين اين دوتا

س: ولی سنی شديم حاج آقا

ج: سنی شديم

س: بايد حلش کنيم

ج: دقت می­کنيد اگر اين اجماع اصحاب هم البته مشکل ابن ادريس چون قائل به خبر نيست اجماع برايش زود پيدا می­شود اين يک مشکل ديگر خود ايشان دارد اگر باز اين مدعی اجماع کس ديگری بود بيشتر می­توانستيم،

س: خبر محفوف به قرينه هست ديگر

ج: بله، خبر نه روشن نيست اصلاً نگفته خبری هست

س: ايشان می­گويد اگر خبر واحد بدون اين­که قرائن باشد قبول نيست، با قرائن، محفوف به قرينه را

ج: اين که خبر نگرفت ايشان اجماع گرفت

س: نه اين­که آری

ج: بلکه اصلاً اجماع گرفت، اصلاً بحث خبر

س: قوی­تر از خبر می­داند

ج: بله يعنی اجماع قطعی اصحاب گرفته، اين اجماع قطعی بالاترين حدش اين است که فرهنگ است اما فرهنگ حديث را ثابت نمی­کند آن وقت لذا تمسک به اقرارالعقلاء نمی­شود کرد و اينی که مرحوم نائينی هم در يک­جايي فوائد الاصول ديدم حالا جايش در ذهنم نيست ايشان می­گويد هنوز من حقيقت اقرار را نتوانستم تحليل بکنم که آيا جزو امارات است يا جزو اصول است که لوازمش حجت باشد يا نباشد؟ چون اقرار مثل خبر واحد جنبه خبريت دارد بايد لوازمش را قبول کنيم از آن طرف آقا هم قبول نکرده، می­گويد و لم يتضح لحقيقة الاقرار که آيا، دقت کرديد نکته­اش اين شد

س: فقط اين بيشتر می­سازد با اصل باشد

ج: نه اين به خاطر

س: عليه خودش هست می­گويد

ج: نه به خاطر اين جهتی است که اين يک نکته عقلائی دارد محدوديت دارد و الا يعنی اين­که اجماع می­گويد در حقيقت اجماع اصحاب بماهو اصحاب نيست بماهو عقلاء که اگر شخص اقرار کرد آن وقت چون چيزی را که به ديگری می­رسد قبول نمی­کنند از اين جهت است نه اين­که اصل باشد يا و الا کلام کلام است فرق نمی­کند اين نکته­اش به نظر من اين است حالا بحث وارد اقرار نشويم، مرحوم نائينی هم گير فرمودند،

س: پس خوب شد الآن من همچون رسيديم به اين­که ما اگر چنانچه فرهنگ را مثبت بدانيم يعنی برای اين­که حکم را می­تواند ثابت کند و شما هم فرموديد اين فرهنگ همان اجماعی است که اهل سنت گاهی ازش تعبير

ج: بله گاهی تعبير می­کنند،

س: نتيجه اين می­شود که آنچه اجماعات اهل سنت که می­گويند را ما رد نکنيم بگوييم حالا آن هم فرهنگ است و فرهنگ هم می­تواند

ج: ببينيد خود اجماع در فرهنگ اهل سنت جا افتاده و در فرهنگ ما جا نيفتاده يعنی طريقه اهل بيت اين نبوده که مثلاً بگويد اجماع صحابه يا اجماع اهل مدينه ما نداريم

س: پس ردع اهل بيت را از فرهنگ

54: 38

می­دانيد

ج: بله يعنی فرهنگی که مربوطی و لذا مرحوم شيخ وقتی که با آقای مختاری می­خوانديم عبارت شيخ در عده ايشان می­گويد ما هر خبری را حجت آنی که از طريق اهل بيت باشد مقيد می­کند يعنی اين تقيد را ايشان می­آورد که اين بايد از طريق اهل بيت باشد تا ما قبول بکنيم اين سيره و فرهنگ را يا حتی اجماع يا اتفاق يا عدم خلاف تعابير مختلف تلقی به قبول اين را در جايي قبول می­کنيم که مربوط به اهل بيت باشد اجماع را هم در جايي قبول می­کنيم که مربوط به اهل بيت باشد يک عبارت اجماع هم در زمان اهل بيت خوانديم کتاب موسی ابن بکر را بياوريد،

س: معادل عربی فرهنگ که می­فرماييد چه می­شود؟

ج: شبيه تقريباً تلقی مثلاً خود فرهنگ در لغت انگليسی کارچير است مثلی که،

س: تلقيات متشرعه تعبير کنيم مثلاً

ج: متشرعه نه فقهاء،

س: فقهاء،

س: ارتکاز با ارتکاز

ج: ارتکاز هم نزديک آن است نزديک آن است يعنی به اصطلاح بله آقا؟

س: سيره­ای

ج: عرض کنم اگر می­خواهيد بياوريد اين روايت را موسی ابن بکر قال هذا ممالاخلاف فيه بين اصحابنا انه اذا کان خيلی عجيب است در زمان حضرت موسی ابن جعفر يا حضرت صادق ادعای اجماع می­کند در يک حکمی، خيلی عجيب

س: ادعای عدم خلاف می­کند

ج: بله می­گويد اجماع اصحابنا يا حالا خلاف بين اصحابنا مال موسی ابن بکر آقای خويي هم در شرح حال موسی ابن بکر آوردند، البته آقای خويي روايت ناقص آوردند و بين اصحابنا دارد، می­ترسم نباشد لا خلاف هم حالا عبارتش را بياوريد در آن­جا

س: کافی فرموديد

ج: بله، نه من از چيز نقل کردم الآن از کتاب معجم آقای خويي در ذهنم هست در ترجمه موسی ابن بکر آن وقت نقل می­کنند در کجاست اين روايت ليکن آقای خويي عبارت را ناقص نقل کردند نوشتند هذا ممالا خلاف فيه بين اصحابنا هذا را زدند به کتاب موسی ابن بکر، و لذا استفاده کردند که موسی ابن بکر بالاتفاق مورد قبول بوده احتمال می­دهم اين اعضای لجنه برايشان تا همين جايي روايت را نقل کرده

س: همان پاره کرده بودند از آن­جا و

ج: به نظر من اين طور است و الا دارد هذا مالاخلاف فيه بين اصحابنا انه اذا مات رجلاً دنباله دارد ايشان متأسفانه نقل نکردند و نتيجه گرفتند که، البته فکر می­کنم در يک چاپ اخير اخير معجم برداشته باشند اين استدلال را فکر می­کنم در يک چاپ بعدی بعدی حالا اگر چاپ نجف باشد،

س: اين باشد هذا بايد اصلاً جدا باشد، مجزی باشد اصلاً

ج: بله اصلاً

س: پشت سرش می­گويد انه،

س: موسی ابن بکر را آوردم

س: لا خلاف انه

ج: بله آخرش و کيف کان و يمکن اثبات وثاقته آخر ترجمه موسی ابن بکر است، عن صفوان قال دفع اليه کتاب موسی ابن بکر و قال و قال

س: انه را يا بايد بدل بگيريم از هذا يا هذا را خذها بگيريم و الا انه ممالاخلاف بين اصحابنا انه نمی­سازد با آن هذا هذا اشاره بگيريم،

ج: چون می­گويد کتاب موسی، می­گويد کتاب را داد در کتاب اين جور شد که اين حکم، که اين حکم را بعد بيان می­کند آخيری

س: موسی ابن بکر واسطی که آمدند بحث کردند در اين مدخل

ج: آخرش حالا کيف کان آقای آل طه زحمت­تان نيست آن مقابل معجم آقای خويي جلد نوزدهش را بياوريد مقابل­تان است جلد نوزده است، معجم رجال الحديث،

س: مدخل موسی ابن بکر همچون لا خلاف را پيدا نمی­کنم اصلاً

س: لا خلاف را نه چون حاج آقا احتمالاً ادعای اجماع کرده باشد

ج: بخوان اين­جا و قد روی محمد ابن يعقوب عن حميد ابن زياد از اين­جا بخوانيد

س: من هم چشم­هايم ضعيف است اگر بتوانيم

ج: و قد روی محمد ابن يعقوب عن حميد ابن زياد

س: و قد روی محمد ابن يعقوب عن حميد ابن زياد عن الحسن ابن محمد ابن سماعه قال دفع الیّ صفوان کتاباً لموسی ابن بکر فقال لی هذا سماعی من موسی ابن بکر و قرئته عليه فاذا فيه موسی ابن بکر عن علی ابن سعيد عن زراره قال صفوان در پرانتز نوشته يعنی صفوان هذا مماليس فيه اختلاف، يعنی ليس فيه لا خلاف نيست هذا مماليس فيه اختلاف عند اصحابنا

ج: خب بعد

س: بعد الحديث دارد کافی فلان باب فلان، آدرس داده چيزی ندارد، بعد شما حاشيه زديد اين­جا

ج: ننوشتند که،

س: نه ايشان همين­جا تمام می­کند و يؤکد ذلک ان جعفر ابن سماعه فليعتمد علی رواية موسی ابن بکر

ج: يا قبلش اين هذا را اين قال صفوان اين قال صفوانش را روشن نيست

س: بله اين قال صفوان را در پرانتز گذاشته صفوان را در پرانتز گذاشته

ج: ببين آقا و نعم الظاهر وثاقته دو سطر بالاتر از اين شروع کنيد، و الظاهر انه ثقه

س: بله بعد نعم الظاهر انه ثقه

ج: موسی ابن بکر ثقه

س: بله، موسی ابن بکر

ج: الظاهر انه ثقه موسی ابن بکر

س: بله و ذلک لانه الصفوان قد شهد بان کتاب موسی ابن بکر ممالايختلف فيه اصحابنا

ج: با اين­که اصلاً نيست روايت اين طور اين قال يعنی زراره قال يعنی به عبارت ديگر زراره اين­جا از امام نقل نمی­کند آنی که به عنوان يک حکم بين شيعه معروف بوده نقل می­کند

س: صفوان قد شهد و ذلک می­گويد و ذلک لان چرا ثقه است و ذلک

ج: قال صفوان هذا ممالايختلف فيه بين اصحابنا عند اصحابنا

س: قد شهد بان کتاب موسی مما لايختلف فيه اصحابنا

س: به آن فتوی می­گويد ممالاخلاف فيه

ج: نه کتاب،

س: آن فتوی،

ج: حالا شما خودی،

س: آدرسش را پيدا کنيد ببينيم

ج: نه بياوريد از کافی بياوريد

س: بعد آخر کافی آدرس هم داده

ج: بخوانيد کافی را

س: آدرس داده

ج: من عرض کردم ايشان نوشتند، شما فرموديد نه،

س: در اين چاپ آقای غفاری جلد هفت کتاب الميراث آدرس داده

ج: کتاب الميراث باب چند است آقا؟ کتاب الميراث باب ميراث الولد مع الزوج حديث 3 باب 19

س: جلد هفت صفحه چند فرموديد

ج: صفحه نمی­نويسد آقای خويي

س: آدرس حديث، حاج آقا ادرس حديث را داده

ج: بله،

س: عبارت آنی که خواندم ديگر

س: صفحه ندارد کتاب الميراث باب ميراث الولد

ج: باب ميراث الولد بعد يک شماره می­نويسد

س: حديث 3 باب 19

ج: باب 19 کتاب الميراث آقای خويي صفحه را نمی­نويسند عنوان باب می­زنند،

س: روايتی که اين­جا نقل کردند اين­ها متفاوت است

س: تا جايي که به همه چاپ­ها بخورد

ج: به همه چاپ­ها بخورد، باب 19 کتاب الميراث

س: بله آوردمش اين

ج: بخوانيد

س: حديث 3

ج: بخوانيد حالا نگاه بکنيد، نه ايشان عرض کردم توثيق از همين راه توثيق کردند که هذا مما لا اختلاف فيه عند اصحابنا پس کتاب موسی ابن بکر اختلافی نيست پس هو ثقه، حميد ابن زياد

س: شايد يک چيز ديگر است

س: هذا ماليس فيه

ج: حديث 3 ديگر

س: هذا مماليس فيه اختلاف عند اصحابنا

س: بله حميد ابن زياد باب ميراث ولد مع الزوج

س: صفحه چند را فرموديد

س: به چاپ مرحوم آقای غفاری صفحه 97 حديث 3 همان بابی که فرموديد، حميد ابن زياد عن الحسن ابن محمد قال دفع اليه صفوان کتاباً لموسی ابن بکر فقال لی هذا سماع منی

ج: فقال لی هذا سماعی يعنی هم شنيدم و قرئته عليه بازهم برای ايشان خواندم

س: بله ببخشيد

س: هذا سماعی

س: هذا سماعی و من موسی ابن بکر و قرئته عليه فاذا فيه موسی ابن بکر عن علی ابن سعيد عن زراره قال هذا مماليس فيه اختلاف عند اصحابنا

س: قال که قال؟

ج: هيچی، قال

س: که گفته؟ صفوان

ج: صفوان،

س: اين­جا بنا گذاشته صفوان

س: صفوان بله

س: آن­جا نه هيچی نگفته،

ج: قيل قال زراره زراره می­خواسته بگويد اين را من از امام نشنيدم ليکن بين اصحاب فتوی اين است اين همان فرهنگ است قال هذا ممالا اختلاف فيه

س: مماليس فيه اختلاف عند اصحابنا عن ابی عبدالله و عن ابی جعفر عليهما السلام

ج: ببينيد از دو امام انه

س: انه ماسئلا عن امرئة ترکت زوجاً

ج: از يک امام واحد نقل می­کند يعنی شيعه اين طور از اهل بيت نقل کردند امرئة ترکت زوجها بخوانيد اين مما لا اختلاف فيه يعنی اين فتوی که از دو امام نقل، به عنوان روايت نقل نمی­کند خلاصه فتوی را از دو امام نقل می­کند

س: درست است

ج: روشن شد چه می­خواهم بگويم اين اصلاً ربطی به کتاب و موسی ابن بکر ندارد من احتمال می­دهم اين لجنه­ای که داشتند اين­ها عجله کردند تا همان­جايش را نوشتند،

س: اين­جا هم آخر نزدند

39: 48

اين­جا هم زده قال يعنی صفوان هذا مماليس فيه اختلاف عند اصحابنا

ج: اصلاً اين به صفوان نمی­خورد قال زراره اصلاً اين قال به زراره می­خورد قال،

س: می­خواهيد عبارت را برگرديم حديث را حاج آقا آن حديث را دوباره از اول

ج: از اول تا آخر بخوان اين دفعه تا آخر چون شما باورتان نمی­آيد اين،

س: نه آری ديگر کمی سخت است تا بدانيم که معلوم بشود ليطمئن

ج: قلبی اطمينان ديگر پيدا بشود

س: حميد ابن زياد عن حسن ابن محمد عن سماعه قال دفعه الیّ صفوان

س: صفوان دفع الیّ خب

س: می­خواهيد

س: نه همين خوب است الآن

س: می­خواهيد چاپ دارالحديث

س: چاپ دارالحديث بخوان که ببينيم نسخه بدل دارد يا نه؟

س: می­خواهي چاپ دارالحديث که نسخه بدلی دارد يا ندارد؟

س: قال صفوان دفع الیّ اين­جا بخوان همان را

ج: قال صفوان که من اين کتاب را از موسی ابن بکر گرفتم،

س: دفع الیّ صفوان کتاباً لموسی ابن بکر فقال لی هذا سماعی

س: فقال يعنی صفوان قال

ج: اين­جا قال بله خب

س: می­شود قال

ج: نه قال اول که به دوم

س: همين است دارد حل می­شود

ج: دارد حل می­شود قال اول که قطعاً صفوان است قال هذا سماعی من موسی ابن بکر

س: بخوان بخوان بخوان

س: چاپ دارالحديث را هم تلاش می­کنم بياورم

س: نه ولش کن،

س: بله قال سماعی من موسی ابن بکر و قرئته عليه فاذا فيه موسی ابن بکر

ج: در کتاب موسی ابن بکر اين طور است

س: موسی ابن بکر درش

ج: نه صفوان می­گويد اذا فيه در کتاب اين است

س: امتحان کردم يعنی اين­که باز کردم

ج: فاذا فيه يعنی ديدم کتاب را که در اين، نه اين­که باز کردم در کتاب اين است

س: خب فاذا

ج: موسی ابن بکر اسم خود صاحب کتاب آمده راوی آمده، خود اسم شخص موسی ابن بکر عن علی ابن سعيد

س: عن علی ابن سعيد عن زراره قال هذا مماليس فيه اختلاف عند اصحابنا عن ابی عبدالله

س: درست است انصافاً نمی­شود به صفوان زد، اشهد بالله و آتانی

ج: و المرء عماقال مسئوله روشن شد آقا حالا اين چرا به صفوان در اين هم متحيريم که اصلاً چرا به صفوان زدند،

س: انصافاً نه اين همان است که آقايون گفت اشتباه کردند بگوييد مقرر

ج: بخوانيد لا اختلاف فيه بين اصحابنا ببنيد لا اختلاف فيه لايختلف فيه اصحابنا عن ابی عبدالله و ابی جعفر به عنوان روايت واحده می­خواهد فتوی نقل بکند اين فتوای اهل بيت است عن ابی عبدالله و ابی جعفر بخوان بعدش را انه اذا مات ديگر بنا شد تا آخر روايت را بخوانيد ديگر تبرک بکنيم به کلام امام

س: احسن اين را آدم در بياورد که اين اشتباه زده واقعاً

س: خب من اين تا وقتی چيز را هم آوردم دارالحديث را هم آوردم

س: بله دارالحديث را بخوانيد

ج: دارد

س:

20: 51

زراره هست

س: دارالحديث را بخوانيد

س: در آن قرئته عليه شده فقرأته عليه اختلاف معنی دارد ندارد فقط هذا مماليس فيه اختلاف هم شده هذا ماليس فيه اختلاف اختلاف معنی داری ندارد،

س: مما نيست ما مثلاً آن ارزش ندارد

س: بله اختلاف معنی داری ندارد عن ابی عبدالله و عن ابی جعفر عليهما السلام انهما سئلا عن امرئة ترکت زوجها و امها و ابنتيها فقال للزوج ربع، و لام سدس و للابنتين ما بقی، لانهما لوکان رجلاً اين خيلی طولانی است

س: حالا ديگر آن­جا

س: بله

ج: اين احتمالاً زراره جنبه فتوايش را گفته يعنی تلخيص از روايت

س: دوتا روايت

ج: يعنی دوتا روايت و بعد هم می­گويد فقط نيست که اصحاب ما خودش کانما از ابی­عبدالله يا ابی جعفر نشنيده، اصحاب ما اين مطلب را گفتند اين در کوفه متفق عليه است بين اصحاب ما اين در کوفه به عنوان يک شئ قبول شده که ابی جعفر اين طور فرمودند، من هم ديگر خسته شدم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين، نکته لطيفی بود

س: بله ديگر،

25: 52

س: انشاءالله همه­اش را آقای حاج سيدعلی رضا پياده می­کنند که.